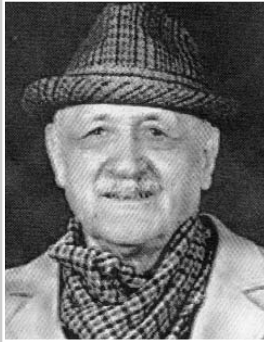


آن چه ایران به جهان آموخت



دکتر عبدالحسین زرین کوب

اگرچه دنیای باستانی ایران که از آغاز عهد ماد و تا پایان عصر ساسانیان، چهارده قرن رویدادهای پرخطر را- جز در ماجرای کوتاه اما خونین اسکندر- به آسانی و بی‌زیان عمده‌یی از سر گذرانیده بود و هم‌چنان بالان و نازان در سر جای خویش باقی مانده بود، ناگهان در مقابل یک ضربه‌ی نابه‌هنگام و نفس‌گیر، آن هم از جایی که هیچ از آن‌جا احساس بیم و خطر نمی‌کرد، از پا درآمد. باز کارنامه‌ی روزگاران گذشته‌اش، مثل شمارنامه‌ی عمر یک پهلوان پیر، پر از خاطره‌های خوش، نشان‌های افتخار و یادگاری‌های غرورانگیز بود.

□ ایران باستانی به دنیا درس تسامح آموخت، درس عدالت و درس قانون و انضباط یاد داد. به دنیایی که آشور و بابل و مصر و یهود آن را از تعصب و خشونت آکنده بود، نشان داد که با اعمال تسامح بهتر می‌تواند امپراتوری‌های بزرگ را از اقوام گونه‌گون به وجود آورد و اداره کرد. به دنیا تعلیم داد که عدالت هم اگر با دقت و مساوات همراه باشد، به اندازه‌ی آزادی یا بیش از آن می‌تواند صلح و آرامش را تأمین کند. به اهل عصر نشان داد که انسان، آن‌جا که نیکی می‌کند با آن‌چه انجام می‌دهد، به آن‌چه مبدأ نیکی است کمک می‌کند و آن‌جا که به بدی می‌گراید، دنیایی را که تعلق به شر دارد افزایش می‌دهد. به عالمی که گه‌گاه مفتون زهد و ریاضت بود، تعلیم داد که پارسایی در ترک دنیا و در التزام زهد و ریاضت نیست، پارسایی واقعی سعی در آبادانی دنیا و

افزونی نعمت و برخورداری از شادی‌های این جهانی است. به دنیا آموخت که شادی موهبت ایزدی است و آن کسی که خود را از آن بی‌بهره سازد، به نعمت پروردگار خویش کفران می‌کند. به دنیا آموخت که سعادت انسان در گرو زندگی مرفه، شاد و سازنده است. به دنیا نشان داد که ترقی اقتصادی و سعی در آبادانی عالم بهای زندگی ساده، عدالت جوی و خردمندانه است. به دنیا نشان داد که بدبینی و عیب‌جویی در باب عالم و نظام به هم پیوسته‌ی آن، نشان‌کژاندیشی است. پیروزی نهایی خیر بر شر قطعی است و آن‌که در این باب شک کند، از این‌که در دام شر بیفتد، ایمن نیست. به دنیا نشان داد که عصیان بر ضد هر چه اهریمنی است، همسازی با اراده‌ی هورمزد است و از این‌جاست که در مقابل ضحاک، در مقابل جمشید، و در مقابل افراسیاب، شورشگری، کاری موافق با

عدالت محسوب است. ایران باستانی در کار جهاننداری نظارت در تأمین امنیت و آسایش اقوام تحت فرمان را بر فرمانروایان الزام کرد. به قدرت بی‌لجام، غارت‌گر و عاری از رأفت و شفقت اقوام بین‌النهرین در نواحی مجاور قلمرو خویش خاتمه داد و دولتی جهانگیر که از حیث وسعت و قدرت از آن‌ها برتر، و از حیث نظم و عدالت صواب‌نامه‌ی خطاهای آن‌ها باشد، پی‌افکند- چیزی که تا آن زمان در تمام دنیای اطراف مدیترانه همانند نداشت.

ایران باستانی به دنیا آموخت که ایجاد امپراتوری، بر خلاف آن‌چه نزد آشور و مصر و بابل آن اعصار معمول بود، راهش منحصر به ایجاد محدودیت‌های دینی، اعمال تضییق و فشار بر اقوام تابع، و یغما کردن حاصل دسترنج آن‌ها به نام باج و خراج و هدیه و غنیمت نیست، با رعایت تسامح و رأفت، امپراتوری پایدارتر، فراگیرتر و ایمن‌تر می‌توان به وجود آورد. ایران باستانی ایجاد اولین دستگاه اداری منسجم و منظم را در قلمرو وسیع خویش با موفقیت تجربه کرد و هدف توسعه‌ی فتوحات خود را مجرد کشتار و غارت و رهاکردن کشور مفتوح به حال ویرانی و پریشانی نساخت؛ سرزمین مفتوح را مثل قلمرو نژادی خود مشمول قانون و عدالت خویش کرد.

ایران باستانی در تمام گستره‌ی امپراتوری خویش، از همان آغاز فرمانروایی شبکه‌یی منظم از پست و چاپاری سریع و دقیق را وسیله‌ی ارتباط اجزای کشور و ساتراپی‌ها ساخت و نظام خبررسانی فعال و مرتبی در داخل و خارج امپراتوری به وجود آورد. جاده‌های هموار، استوار و پرفرت و آمدی ایجاد کرد که

تختگاه‌های وی را به شرق و غرب عالم مربوط داشت. بازرگانی بین نواحی امپراتوری را توسعه داد و ضرب سکه‌های زر-زریک-را که ترس و تردید بازرگانان را در داد و ستد بین اقوام برطرف می‌کرد، وسیله‌ی توسعه‌ی اقتصادی ساخت. بین آسیای غربی، اروپای اطراف مدیترانه، با آسیای مرکزی و آفریقا و هند رابطه‌ی داد و ستد منظم به وجود آورد. در دریای هند، بحر عمان، و خلیج فارس اقدام به کشتیرانی‌های اکتشافی کرد، و برای ایجاد ارتباط بین مدیترانه و بحر احمر یک شعبه‌ی رود نیل را لای روبی کرد و ظاهراً به صورت ترعه‌ی قابل کشتیرانی درآورد. سیاست نفی بلد و تبعید و اسارت و گروه‌گیری اقلیت‌ها را که آشوری‌ها و بابلی‌ها در منطقه پیش گرفته بودند، کنار گذاشت و از جمله به پهودان تبعید شده در بابل اجازه‌ی بازگشت به سرزمین مقدسشان را داد.

اگر حکومت عامه‌ی معمول در آتن را، که در آنجا دموکراسی خوانده می‌شد، کوروش به کنایه «بازار فریب و دروغ و معامله‌ی وعده‌های بی‌پا» خواند، در عوض خود وی قانون ثابت فراگیری را که دگرگونی و استثنا-که خود نوعی دگرگونی است- در آن راه نداشت، در بین تمام طبقات جامعه، وسیله‌ی تضمین عدالت بی‌گذشت و تأمین حسن سلوک انسانی کرد. اگر آزادی فردی را آن‌گونه که در آتن حق افراد ممتاز و موجب رواج هرج و مرج و اتهام و تعقیب و تهدید و تبعید مردم می‌شد، درخور تقلید نیافت، نظارت در اجرای دقیق عدالت و جلوگیری از تعدی و اجحاف اقویا بر ضعفا را هم‌چون وسیله‌ی مطمئن برای استقرار جامعه‌ی امپراتوری ضروری تلقی کرد.

ایران باستانی ثنویت-اعتقاد به جدایی دو مبدأ خیر و شر- را ظاهراً هم‌چون راه حلی فلسفی در مقابل وحدت‌گرایی جبریه که نفی مسئولیت و تسلیم به یک اراده‌ی مرموز لازمه‌ی آن می‌شد، ارائه کرد و از لحاظ اخلاق هم مسئولیت فردی نسبت به اعمال خویش و هم احساس اعتماد به نفس را در تمیز خیر و شر به انسان الزام و تعلیم کرد.

ایران باستانی شادی را که مایه‌ی افزونی شور و نشاط عملی و موجب خروج ذهن و ضمیر انسان از حالت کرختی و انفعالی مرگ‌آور و بی‌ثمر می‌شود، یک نعمت بزرگ ایزدی، که بیش از همه‌ی نعمت‌ها درخور سپاس است، تلقی کرد. نه فقط داریوش در کتیبه‌ی خویش اهوره‌مزدا آفریننده‌ی زمین و آسمان را به خاطر همین شادی که برای انسان آفرید سپاس جداگانه کرد، بلکه توجه به سرود و رامش، لازمه‌ی سپاس نعمت در خانه مردم‌زدایی بود. حتی قرن‌ها بعد ضرورت شادی و خوشباشی رعیت، یک پادشاه ساسانی- بهرام گور- را بر آن داشت تا خنیاگرانی را از هند (=لوریان، لولیان) به ایران دعوت کند و نگذارد که محنت‌کشان عالم، لحظه‌ی چند را که برای فراغت دارند، از این شادی که هدیه‌ی ایزدی است، بازمانند. قصه‌ی گریستن مغان، که بعدها در بخارا هم‌چنان رایج ماند و شبه رواج گریه و اندوه را القا می‌کند، ظاهراً به مغان قوم اختصاص داشت و آن نیز به خاطر زنده نگه‌داشتن کینه‌ی دیرینه‌ی بود که ایرانیان شرقی با قبایل وحشی گونه‌ی تورانی داشتند، و ضرورت نگه‌داشتن این کینه هم برای ایجاد حالت آمادگی دائم مردم آن حدود در مقابله با مهاجمان وحشی غارتگر بود.

ایرانیان باستانی توسعه‌طلبی روم را در مرزهای خویش متوقف کردند. سنای روم و امپراتورهایش را به زور اسلحه سرجای خود نشانند. با آن‌چه در مورد سربریده کراسوس-سردار شکست خورده‌ی روم- کرد و با خفت و تحقیری که بعدها نسبت به امپراتور اسیر روم-والریان- انجام داد، هر چند از شیوه‌ی مروت و فتوتی که آیین و اخلاق قدیم ایرانی بود تا حدودی عدول کرد، اما درس عبرت آمیز جالبی به تجاوز جویان مغروری داد که خدعه‌ی خیانت آمیز شرم انگیز کاراکالا-امپراتور دیوانه‌ی خود- را محکوم نمی‌کردند؛ اما رفتار تلافی جویانه‌ی شاپور را نسبت به دشمن اسیر تا آن اندازه درخور ملامت می‌دیدند. برای یک قوم جنگ‌جوی متجاوز، و در عین حال سوداگر که اجازه می‌داد یک امپراتور دیوانه‌اش به اسب خود عنوان سناتور دهد، درسی که «ارد» اشکانی و شاپور ساسانی به آن‌ها داد، درخور و موجب توجه به ضرورت شناخت حدود مسئولیت در رفتار با کشورها بود.

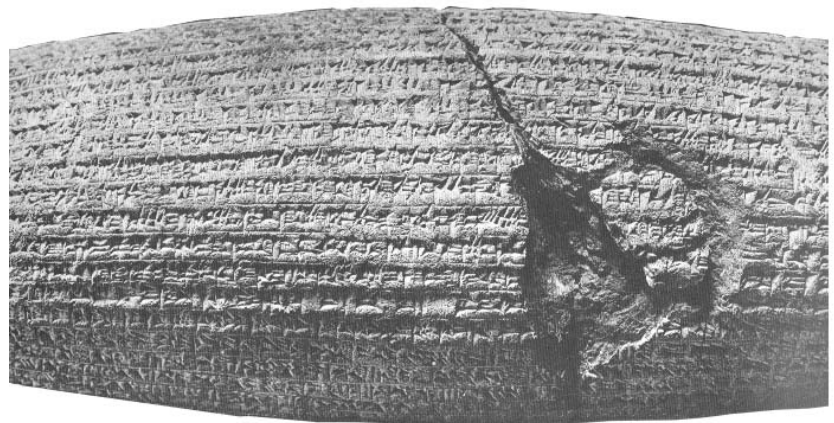
ایران باستانی طی قرن‌ها هجوم اقوام وحشی و بیابانگرد مرزهای شرقی را که سکایی‌ها، کیدارها، هیاطله و ترکان آن سوی جیحون یا سیحون بودند و در سنت‌های دیرینه‌ی ایرانی بر تمام آن‌ها صرف نظر از تفاوت زمان و نژاد آن‌ها، عنوان «تورانی» اطلاق شده است، به زور اسلحه و گاه با مذاکره صلح جویانه سد کرد. این طوایف که کارشان غارت و تاخت و تاز در شهرهای مرزی و به ویرانی کشیدن تمام آثار تمدن در این نواحی بود، گه‌گاه با دشمنان ایران- حتی در اواخر با بیزانس و روم - متحد می‌شد، امنیت بازرگانی و تعادل اقتصاد شهرهای شرقی را به هم می‌زدند و غالباً دفع آن‌ها جز با

جنگ‌های طولانی و مستمر ممکن نمی‌شد. سابقه‌ی تهدید و کشمکش آن‌ها نسبت به مرزهای ایران در هجوم سکاها به ایران عهد ماد، در لشکرکشی کوروش و داریوش به مسکن این اقوام وحشی برای تنبیه آن‌ها، و در قصه‌های افسانه‌آمیز افراسیاب و پیران و ارجاسب انعکاس دارد و در سنت‌های اوستایی مخالفت آن‌ها با ایرانیان جنبه‌ی دینی دارد. آخرین مقابله‌ی عمده با آن‌ها که برای ایران موجب زیان بسیار هم شد، در عهد «پیروز» ساسانی پیش آمد و آن‌چه در این برخورد روی داد، نقش ایران باستانی را در

اندیشه‌ی نیک خلاصه می‌شد، و قربانی خونین و اعتقاد به جادو را در قلمرو خویش منسوخ و ممنوع کرد.

مع‌هذا موضع میانه‌یی که ایران باستانی را در بین سه قاره‌ی بزرگ عالم گذرگاه حوادث می‌کرد، به وی که سیاست تسامح را هم وسیله‌ی تأمین و تحکیم قدرت امپراتوری خویش می‌شناخت، امکان داد تا قلمرو حکومت خود را در فلات، عرصه برخورد و تماس بین ادیان مختلف و گفت و شنود عقاید گونه‌گون سازد و بدین گونه ایران در گذشته‌ی باستانی خویش نیز مثل امروز، کانون

امپراتوری‌های کهنه‌ای چون بابل و مصر و آشور که قرن‌ها قبل از وی به انقراض و فنا محکوم شده بودند، به انحلال در امپراتوری‌های دیگر منجر نشد. با وجود شکست سختی که در پایان عصر ساسانیان خورد، به قوت اراده و نیروی همت خویش در صحنه باقی ماند. فاتحان را در ایجاد یک امپراتوری جدید که خود وی بخشی از آن گشت، سرمشق و یاری داد و سرانجام ایران نومسلمان را در درون اقیانوس متلاطم و پرمخاطره‌یی که امپراتوری نوپای خلفا در دمشق و سپس بغداد بود، به صورت یک جزیره‌ی ثابت



استوانه‌ی فرمان کوروش بزرگ:
نخستین اعلامیه‌ی جهانی
حقوق بشر

جلوگیری از انتشار آن‌ها در آسیای غربی و در مشرق مدیترانه نوعی دفاع از تمدن در مقابل توحش نشان داد و بی‌زانس هم در عهد خسرو انوشیروان اهمیت این دفاع را دریافت.

ایران باستانی از همان آغاز پیدایش قدرت خویش در دنیایی که ادیان رایج شامل اعتقاد به انواع شرک و جادو و متضمن التزام طاعت بی‌چون و چرا از احکام شمنان و کاهنان ترفندساز مردم فریبی بود، تعلیم اخلاقی ارزنده‌ای عرضه کرد که در کردار نیک و گفتار نیک و

برخورد و محاوره‌ی عقاید و ادیان متنوع بود. در پایان عصر ساسانیان و حتی در پایان عهد اشکانیان آیین بودا، آیین عیسی (ع) و آیین یهود نیز همراه با آیین زرتشتی در ایران پیروانی داشتند و اقلیت‌های دینی با نظر تسامح و حتی احترام نگریده می‌شد.

ایران باستانی به خاطر آن‌چه به دنیای عصر قدیم داد و به خاطر آن‌چه برای بسط تمدن و رفاه دنیای عصر جدید انجام داد، در تاریخ نام و آوازه‌یی آمیخته به احترام یافت. سرنوشت او بر خلاف سرنوشت

درآورد. آن را اگر نه از لحاظ سیاسی، باری از لحاظ دینی، فرهنگی و علمی مستقل یا لامحاله متمایز و ممتاز نگه‌داشت و حتی در مدتی کمتر از دو قرن، بغداد مرکز خلافت امپراتوری خلفا را به صورت تصویری اسلامی شده از تختگاه حکومت برباد رفته‌ی ساسانیان درآورد.

دنیای باستانی ایران در همان هنگام سقوط با وجود تفرقه و تشتت که دچار آن بود، از آن‌چه در طی عمر گذشته به وجود آورده بود و برای دنیایی که تازه می‌شکفت، به میراث می‌گذاشت، برای

خود کارنامه‌ای درخشان داشت. حتی طرز فرمانروایی برخی از پادشاهان گذشته خود را در نظر فرمانروایان جدید هم چون نمونه حسن اداره و سلوک نجیبانه نشان می‌داد و آن را برای آن‌ها شایسته‌ی تقلید و تقدیر می‌کرد. قصه‌ی بنای طاق کسری- ایوان مداین در تیسفون- که در همان ایام سقوط ساسانیان در افواه نقل می‌شد، یک شاهد نجابت اخلاق قوم و برای مالکان جدید دنیا قابل تحسین بود. پادشاه ساسانی با وجود قدرت مطلقه‌ای که جان و حال مردم را در قبضه تصرف او نهاده بود، قطعه زمینی را که بدون آن قصر عظیم بدقواره می‌ماند، نتوانست به هیچ بهایی از پیرزنی که مالک آن بود خریداری کند.

در عین حال دست به تعدی و اکراه هم نگشود و خرابه‌ی پیرزن در کنار قصر وی، عرصه را بر آن بنای عظیم تنگ کرد و این عیب که برای ایوان مداین باقی ماند، به عنوان نمونه‌ای از حسن سلوک خسرو، سال‌ها شاهدی بر دادگری و عدالت‌پروری او به شمار می‌آمد.

قصه‌هایی مشابه که درباره‌ی فریدریش دوم- پادشاه پروس در اروپای عصر جدید- در نظیر همین زمینه نقل کرده‌اند، ظاهراً نباید جز تلقی سرمشقی از این واقعه‌ی نمایان عبرت انگیز باستانی چیز دیگری نباشد...

ورای این‌گونه قصه‌ها که رفتار فرمانروایان را نمودار عالی حکمت و سیاست عملی نشان می‌دهد، تسامح در عقاید را در ایران از طرز برخورد این‌گونه فرمانروایان می‌توان به عنوان یک عامل عمده قوام و دوام امپراتوری شناخت. در رعایت این تسامح، کوروش به قدری دقت و اهتمام می‌ورزید که اقوام تابع، با وجود

تفاوت‌هایی که بین آیین خود آن‌ها با آیین کوروش بود، دلشان به قول گزنفون چنان رو به او بود که: «همه می‌خواستند چیزی جز اراده او بر آن‌ها حکومت نکنند» داریوش هم، که ظاهراً غیر از گرایش شخصی به آیین تسامح، این شیوه را به مثابه‌ی وسیله‌ی ارتباط قلبی بین اقوام امپراتوری با پادشاه می‌دانست، در این زمینه اهتمام بسیار داشت. وی طی یک گفت و شنود که با عده‌ای از اتباع بیگانه‌ی قلمرو خویش در باب مراسم تدفین مردگان داشت، تفاوت فاحش و آشتی‌ناپذیر بین عقاید و رسوم این اقوام را دریافته بود؛ از این رو یک بار یک والی خویش را به خاطر آن که حرمت یک معبد یونانی را رعایت نکرده بود، مورد ملامت قرار داد. در بین ساسانیان هم، نزد کسانی از پادشاهان که دخالت موبدان را در امر دولت نوعی تجاوز به حق فرمانروایی می‌دیدند، این شیوه تسامح دنبال می‌شد. یزدگرد اول به خاطر بی‌اعتنایی به موبدان و کراهیت از دخالت‌های آن‌ها، چنان در حق مسیحیان که منفور موبدان بودند، با رأفت و تسامح رفتار کرد که روسای کلیسا او را پادشاه رحیم عیسوی خواندند. با این حال به مجرد آن‌که این تسامح، عیسویان را به ایجاد شورش و اختلال واداشت، بلفضولی‌های آن‌ها را با شدت و خشونت مانع آمد.

وی حتی بی‌طرفانه سعی کرد از بین ادیان رایج عصر آن را که به نظر می‌آمد از دیگران بهتر است برای خود- نه برای رعیت- اختیار کند و با این حال چون با وجود مطالعه بسیار سرانجام بر همان مذهب پیشین باقی ماند، این جستجوی او در نظر کشیشان ارمنی دورویی و

فریبکاری خوانده شد. آیا اگر به مسیحیت گرویده بود، جستجوی عاری از دورویی و ریا خوانده نمی‌شد؟ اگر موبدان او را یزدگرد بزهکار خواندند و به احتمالی با همدستی بزرگان مخالف نقشه‌ای برای قتل او طرح کردند، بی‌شک به خاطر همین میل به تسامح بود که برای کاهنان قابل تحمل نبود. جوابی هم که هرمزد- پسر خسرو اول- در جواب موبدان داد و در آن درخواست آن‌ها را برای اعمال تضییق



عکس تخیلی کورش

در حق پیروان ادیان اقلیت به استهزا گرفت، اهمیت نقش تسامح را در حفظ امنیت و همزیستی در یک امپراتوری وسیع از نظر فرمانروایانی خردمند قابل ملاحظه نشان می‌دهد.

این رسم تسامح که مبنای سیاست کوروش و داریوش هخامنشی بود و بعد از آن هم عدول از آن، گه‌گاه دشواری‌هایی به وجود می‌آورد، بدان سبب که در عهد اشکانیان هم به لحاظ سادگی معیشت و شیوه‌ی عشایری گونه، نظام حکومت آن‌ها دوام یافت، ایران باستانی را از دیرباز تا اواخر عهد ساسانیان صحنه‌ی ظهور و توسعه‌ی ادیان غیر ایرانی کرد. ■